

## اشاره

تجربه و تداوم نقاشی خط در دوره معاصر از فرازهای مهم این گرایش نوین به‌شمار می‌آید. مطالعه و سلوک رهروان موفق نقاشی خط نشان می‌دهد که به‌بار نشستن آثار هنری از این دست امری تصادفی و اتفاقی نبوده است. به همین سان، به ثمر رسیدن نقاشی خط در بستری طبیعی و آرام و به دور از تب و تاب‌های مقطعی و شتاب‌آلود میسر شده است. تجربه نشان می‌دهد که هیچ‌گاه با برآمدن موجی و بالاگرفتن تیبی هنرمند نقاشی خط درجه اولی به عرصه جامعه هنری قدم نگذاشته است. استاد نصرالله افجه‌ای از معدود هنرمندانی است که تجربه‌آموزی‌های متنوع و پرشمار او در نهایت در منزلگاه نقاشی خط متجلی شده است. طراحی، نقاشی، خطاطی، مؤانست با معماران، هنرمندان و مجسمه‌سازان، گوش‌سپاری به سخن افراد با تجربه و ناقدان دلسوز و آموختن مداوم از هر کس و هر چیز مجموعه‌ای را در شخصیت هنری استاد افجه‌ای شکل داده است که امروز نمونه‌های آن را می‌توانیم در آثار نقاشی خط او تماشا کنیم. افجه‌ای هیچ‌گاه از آموختن دریغ نکرده و همین احساس نیاز مداوم در کنار وارستگی و روح معنوی موجب شده است که آثار امروزی او به مقام شایسته‌ای دست یابند. آثاری که در آن‌ها می‌توان آرامش درونی و صافی و صفای هنرمندانه را با رنگ‌های ساده و صمیمی به خوبی درک کرد. بازخوانی سلوک و تجربه افجه‌ای هشتاد و دو ساله می‌تواند درس‌آموزی‌های زیادی برای رهروان هنرهای تجسمی داشته باشد. لحظات کار بی‌امان، یادگیری تکنیک‌های هنری در ضمن کار، مؤانست با هنرمندان متفاوت و بیمودن طول و عرض هنرهای تجسمی و سایر مؤلفه‌های دیگر هر کدام برای جوانان هنرمند و هنرمندان جوان نشانه راه و ستاره راهنماست. با این امید که واکاوی تجربه هنرمندانی چون افجه‌ای راه‌گشا باشد، توجه خوانندگان گرامی را به متن گفت‌وگو با استاد افجه‌ای جلب می‌کنیم. هر چند که این گفت‌وگو فقط در بردارنده بخش‌هایی از موارد مهم زندگی افجه‌ای و زمینه اجتماعی و هنری وی است؛ اما باز دارای نکات اثرگذاری است که معلمان و مدرسان و علاقه‌مندان حوزه هنر از آن بی‌نیاز نیستند.

پای صحبت استاد نصرالله افجه‌ای

از تاروپود باطن تا  
صافی و صفای اثر هنری

کاوه تیموری

### ◀ استاد، لطفاً در مورد خودتان صحبت کنید.

من در ۲۵ بهمن سال ۱۳۱۲ در قلعه تهران متولد شدم. البته اینجا که هستم نامش گلندوئک است که قبلاً روستا بوده است. اینجا شامل یک ده مادر و چند ده دیگر مثل احمدآباد، شورا یا... است که این آبادی‌ها هنوز هستند. دو کیلومتر بالاتر از گلندوئک، افجه است. افجه ده اجدادی ماست. پدرم اهل افجه و در کار چوب بوده است.

پدرم قبل از تولد من به شمیران تهران کوچ کرد؛ چون پسر دایی‌اش در شمیران باغ بزرگی داشت و ایشان هم در آن باغ شروع به کار کرد. پدرم قبل از من چهار فرزند داشت اما اولین فرزندش که در شمیران متولد شد، من بودم. بعد از من هم پسر دیگری متولد شد که در حال حاضر فوت شده است. الان فقط من و یکی از خواهرهایم مانده‌ایم.

### ◀ زمینه فعالیت پدر شما چه بود؟

پدرم چوب‌فروش بود و چوب‌های ساختمانی می‌فروخت. او از چوب‌های تبریزی استفاده می‌کرد. دقیق به خاطر دارم که از اصطلاح‌های این شغل شلاقی، توفالی و برق کش بود. برق کش چوب‌های کلان و قطوری بود که برای تکایا از آن‌ها استفاده می‌کردند. این چوب‌ها چوب‌های سنگینی بودند. ایشان بنگاهی داشت و از مناطق دوردست تهران، از مناطق کوهستانی و دره‌ای، این چوب‌ها را به آنجا می‌آورد. به این چوب‌ها قلمستان می‌گفتند. ایشان این چوب‌ها را می‌خرید و بعد روی آن‌ها کار می‌کرد. بنگاه پدرم در خیابان دولت، خیابان حکیم‌زاده بود که الان به گاراژ اتومبیل تبدیل شده است.

### ◀ سال‌های دبستان را در کجا بودید؟

دبستان را در همان جا شروع کردم. در ۷ سالگی وارد دبستان جم قلعه شدم. این دبستان، بعد از دبستان شاپور تجریش اولین دبستان معتبر قلعه بود که به دست وزیر فرهنگ وقت، غلامحسین رهنما، ساخته شد. در سال ۱۳۱۹ که سال افتتاح این دبستان بوده، من وارد آنجا شدم. این دبستان بعدها به دبیرستان تبدیل شد و من در همان دبیرستان ادامه تحصیل دادم.

### ◀ گرایش اول شما به هنر چه بود؟ نقاشی، خطاطی و یا طراحی؟

من برای نقاشی، خطاطی و دیگر کارها تفکیک قائل نبودم. یک ذوق همگانی نسبت به همهٔ وجوه هنر داشتم.

### ◀ این مسئله از کجا نشئت می‌گرفت؟ آیا شما از طرف خانواده تشویق می‌شدید.

خیر، پدر من شاعر مسلک بود. او سواد مکتبی نداشت اما از پدرش اشعار و داستان‌های مذهبی را آموخته بود و سینه به سینه نقل می‌کرد. شاید ایشان به صورت غیرمستقیم بر من تأثیر می‌گذاشت ولی به صورت مستقیم بر گرایش من به هنر تأثیری نداشت.

### ◀ چه عاملی باعث گرایش شما به هنر بود؟

ذهن و دستم علاقه‌مند بود. دورترین خاطره‌ای که دارم و گرایشم به هنر را به یاد می‌آورم، مربوط به زمانی است که مادرم دیگی مسی را که شسته بود، به صورت وارونه در حیاط خانه گذاشته بود و من با میخ و چکش روی قسمت سیاه آن خط نوشتم. خاطرهٔ قوی‌تری که دارم مربوط به سال چهارم دبستان است که معلمی داشتیم به نام آقای نوبخت که منجم بود و تقویم می‌نوشت و به ما هم درس خطاطی می‌داد. همیشه به من نمره ۲۰ می‌داد و با لهجهٔ یزدی خود به بقیه می‌گفت که «حقیق است!»

### ◀ اولین سرمشقی که به شما داد چه بود؟

ادب مرد به ز دولت اوست.

### ◀ آقای نوبخت خط خوبی داشت؟

بسیار خط خوبی داشت و کاملاً یک خوش‌نویس بود. الان می‌فهمم که ایشان تعلیم دیده بودند. من آن موقع اصلاً نمی‌دانستم که معلم خط وجود دارد؛ در حالی که همهٔ بزرگان بوده‌اند؛ کاوه شاگرد عمادالکتاب، آقای زرین خط، استاد میرخانی و...

### ◀ بعد از نوبخت چه کسانی روی شما تأثیر گذاشتند که خطاطی شما حالت جدی‌تری به خود گرفت؟

در دبستان ما فقط آقای نوبخت معلم خط بود و دیگر معلم خط نداشتیم، اما معلم نقاشی‌مان آقای طالقانی رئال کار خیلی خوب و زبردستی بود. در آن مدرسه من بودم و علی‌رضا که الان نقاش خوبی است و همسن من است و در شهریار زندگی می‌کند. علی‌رضا نقاش بسیار خوبی است. او با رایید تنهٔ درخت می‌کشید. یک رئال کار که در سال‌های اخیر یک گرایش سورئال پیدا کرد و کارهایش خیلی دکوراتیو شده بود. تنه‌های درخت را با اشکال مختلف تخیلی می‌کشید.

### ◀ متفاوت با کارهای سهراب؟

بله کارهای سهراب را نمی‌توانیم آن‌گونه ببینیم. شاید شبیه کارهای مهندس سیحون. طبیعتی که سیحون با یک رایید و با قلم نازک سیاه می‌کشید.

### ◀ آقای طالقانی چه می‌کرد؟

با مدارنگی نقاشی می‌کشید. یکی از کارهایی که علی‌رضا کار می‌کند و به او افتخار می‌کنم که مدارنگی‌اش هنوز در وسایل من وجود دارد و نقاشی رئالش با مدارنگی است. آقای طالقانی نقاش مدارنگی بود و ما به دنبال همان ردپا رفته بودیم سراغ مدارنگی و مدارنگی کار می‌کردیم. من با آقای رضا رفاقت تنگاتنگی داشتیم. بیشتر او مرا با نقاشی آشنا کرد و در سال‌های بعد، علی‌اکبر صادقی که از من دو سه سال کوچک‌تر بود و خانه‌شان در نزدیکی منزل ما بود. او سعی می‌کرد خط بنویسد و من سعی می‌کردم نقاشی کنم و با همدیگر کار می‌کردیم.

### ◀ پس هیچ‌کدام از این هنرها به شما غلبه پیدا



دامن طبیعت می‌رفتیم و از طبیعت الهام می‌گرفتیم.  
 ✦ پس به این ترتیب، ماه‌های خطاطی از زنده‌یاد نوبخت و نقاشی از استاد طالقانی بود. شما در چه سالی دیپلم گرفتید؟  
 سال ۱۳۳۱.

✦ اولین اثر هنری که امضا کردید چه زمانی بود؟  
 نقاشی بود یا خط؟

زمانی که در دبیرستان بودم یک تابلو خوش‌نویسی را امضا کردم که نوشته بودم «هنر برتر از گوهر آمد پدید». ما در دبیرستان اهل تئاتر و موسیقی بودیم و در دبیرستان معلم موسیقی داشتیم به نام آقای معین افشار که نقاش، خطاط و موزیسین بسیار خوبی بود. آن موقع برنامه کودک در رادیو تازه به راه افتاده بود و ایشان مربی و سرپرست گروه موسیقی آنجا بود. می‌خواهم بگویم که اکیپ ما داشت از لحاظ مربی کامل می‌شد و کم‌کم انگیزه‌هایی برای ما پیدا شد که کار کنیم. ما در دبیرستان گروه تئاتر درست کرده بودیم. من و علی‌اکبر صادقی و خیلی از بچه‌هایی که می‌توانستند به ما کمک کنند. صحنه تئاتر درست کرده بودیم و بالای آن تابلویی نصب کرده بودیم که رویش نوشته شده بود: «هنر برتر از گوهر آمد پدید» و این همان تابلویی بود که من برای اولین بار امضا کرده بودم. علاوه بر این، کار بازار هم انجام می‌دادم. در همین رابطه معلم‌ها با ما کار می‌کردند و بعدها عواملی خوش‌بختانه راه ما را هموار کرد.

✦ نقاشی یا خوش‌نویسی شما کدام یک زودتر به مقام رسید؟ کدام به تولید رسید؟  
 خطاطی.

✦ خطاطی در دبیرستان برای شما منزلتی به وجود آورده بود؟

بسیار زیاد. کاملاً سرشناس شده بودم. یک روزنامه دیواری داشتیم به اسم «دانش» که آقای معین افشار سرپرستی آن را به عهده داشت. کل روزنامه را من می‌نوشتم.

معلم انگلیسی ما آقای پرویز گرجی ریاستور تئاتر تهران بود. ایشان به ما پیشنهاد داد که برای کار به تئاتر تهران برویم. آقای گرجی به علی‌اکبر صادقی یک تصویر بتهوون سفارش داد و من هم اعلانات تئاتر را خوش‌نویسی می‌کردم.

این کارها برای ما هم درآمد مالی داشت و هم تجربه کسب می‌کردیم. من در اوایل دبیرستان به لاله‌زار رفتم و وقت‌های آزادم را سفارش خوش‌نویسی انجام می‌دادم. همه معلم‌ها با ما همکاری می‌کردند و ما خیلی کم‌کم سر کلاس‌ها حاضر می‌شدیم. کار به همین ترتیب ادامه پیدا کرد تا اینکه دیپلم گرفتیم.

✦ دوره سربازی کجا بودید؟

بعد از دیپلم گرفتن و رفتن به سربازی یک وقفه یک سال و نیمه در کار اتفاق افتاد. در این مدت



▲ نقاشی خط روی بوم  
 ▼ نقاشی خط روی بوم



نکرد که بگویم نقاش، خطاط و یا خطاط نقاش. نه ببینید، من راه خود را می‌رفتم و از هر کسی که سر راهم قرار می‌گرفت، سعی می‌کردم بهره بگیرم. هر چیزی که برایم جالب بود برداشتم می‌کردم و برایم مهم نبود که از چه کسی است، بزرگ‌تر از من است یا کوچک‌تر. تا آنجا که با علی‌رضا و علی‌اکبر صادقی به



که پول توجیبی‌ام باشد، به من می‌داد. **◀ استاد، این‌ها زمینه‌هایی شد تا پایه‌های اولیه کار هنری در شما شکل بگیرد. پس این قسمت دوره‌ای از زندگی هنری شماست. حال می‌خواهم در مورد اکتساب دانسته‌های هنری مثل راه یافتن به محضر حسین آقا میرخانی (ره) یا استاد علی اکبر کاوه که چند جا اشاره نموده‌اید و وقایع مهم این دوره برای ما توضیح دهید تا برسیم به دهه پنجاه که کار شما در نقاشی خط جدی تر می‌شود.**

بله، زمستان که نزدیک به تمام شدن بود، هشدار می‌بود برای من که زمان سربازی‌ام قطعی و حتمی شده است و اگر از آن تاریخ به بعد نمی‌رفتم، غایب و سرباز فراری حساب می‌شدم. در نتیجه، می‌بایست خودم را معرفی کنم. برای همین، از کسب و کار کنار کشیدم و در فروردین ۱۳۳۵ خودم را به دانشگاه نظامی سلطنت آباد معرفی کردم و مدت ۶ ماه دانشجوی احتیاط شدم و بعد به مشهد منتقل شدم. یک سال بعد در آبان ۱۳۳۶ با عنوان ستوان سوم پیاده احتیاط در مشهد خدمتم تمام شد.

**◀ در دوره سربازی کار هنری چگونه بود؟**

برای من یک مرحله نشاط‌آور بود. ۲۰ نفر بودیم. زمانی که بچه‌ها را تقسیم می‌کردند من شدم فرمانده



نقش برجسته با فلز ۲۵\*۴۰

اکریلیک روی بوم ۱۵۰\*۱۵۰



من مرتباً پیش آقای گرجی می‌رفتم. یک روز هم سرزده به مؤسسه مینیاتور آقای عرب‌زاده رفتم. بعد از آن همیشه به آنجا می‌رفتم و گاهی هم خود آقای عرب‌زاده را می‌دیدم. روزی ایشان از من پرسید: شما خیلی به اینجا می‌آیید. آیا کاری دارید؟ گفتم من اینجا با آقای گرجی در رابطه با خطاطی اعلاات همکاری دارم و نقاشی هم می‌کنم. از ایشان خواستم که اگر بشود در آنجا کار کنم. ایشان هم قبول کرد. بدین ترتیب، همکاری من با آقای عرب‌زاده شروع شد. با ایشان کارهای تبلیغاتی انجام می‌دادم. کارهایمان هم کارهای توانمندی بود. خوب کار بازار، مرا پخته کرده بود. آقای عرب‌زاده وقتی دید که من هفته‌ای یک بار این کارها را درست می‌کنم، در مدتی که با ایشان کار می‌کردم فوق‌العاده از من استفاده کرد و من خوشحال بودم؛ چون برای من آنجا به منزله آکادمی بود. ایشان در نقاشی بینش زیادی داشت و در نقاشی همه فن حریف بود. قلم‌گیری در مینیاتور، طراحی فرش، نقاشی روی پارچه و مخمل تکنیک‌هایی بودند که من از عرب‌زاده یاد گرفتم. البته ایشان نمی‌دانست که من در حال یادگیری هستم، به من به‌عنوان یک آدم عادی و عامی نگاه می‌کرد ولی من با نگاه تیزم همه این‌ها را از وی یاد گرفتم. در لابه‌لای کارهایی که از صبح ساعت ۹ تا ساعت ۷ بعدازظهر انجام می‌دادم، از تابستان تا عید که نزدیک یک سال شد، تمام ساعت‌های بیکاری رفیق کیمیا قلم بودم. ایشان یکی از استادان بزرگ خط بود و خط ناخنی را هم در دوره بعد از قاچار کار می‌کرد.

**◀ کیمیا قلم شاگرد مستقیم چه کسی بود؟**

شاگرد کسی در زنگان که از دست ایشان دیپلم گرفته بود. من به دلیل مسائل کاری از عرب‌زاده جدا شدم؛ چون در شرایطی بودم که مورد استثمار قرار گرفته بودم.

**◀ این کارهای سنگینی که شما انجام می‌دهید و صدها سیاه‌قلمی که در دل یک چارچوب بوم جا می‌دهید، شاید «اجر صبری است کزان شاخه نباتت دادند» این‌گونه است؟**

همین‌طور است. من یاد گرفتم چطور سختی بکشم. من و کیمیا قلم پنهانی و با هم به واسطه فردی که تبلیغاتچی بود، از آنجا رفتیم. او در سرای لاله‌زار دو اتاق در طبقه دوم و در کنار هم گرفت. یکی را به کیمیا قلم و یکی را هم به من داد. من پولی برای پرداخت اجاره بها نداشتم. کار می‌کردم و بهرام از درآمد نصف بود. چون بچه بودم و پول نداشتم و سرمایه‌ام هنرم بود. نزدیک یک سال آنجا کار کردم و تمام حقوق حقه من به نفع کسی شد که آنجا را برای من گرفت؛ چون نه امضا از کسی گرفته بودم و نه اجاره مغازه‌ای را می‌دادم و نه سرمایه‌ای داشتم. فقط کار می‌کردم و او آن‌ها را می‌فروخت و فقط در حدی





تمام ساختمان‌های اطراف هم به این کار مشغول بودند و در خیابان بهارستان یک بازار هنری شده بود. **♦ آیا تجربه‌ی علی‌اکبر صادقی برای شما سودمند بود؟**

من از صادقی و دیدگاهش در نقاشی چیزهای بسیاری یاد گرفتم. می‌توانم بگویم در ایران کمتر کسی با قدرت طراحی صادقی هست. در نقاشی خروش را داریم که شاگرد حیدریان و شاید بتوان گفت شاگرد کمال‌الملک است ولی هیچ‌کدام از لحاظ اعتبار کاری و قدرت اجرا مانند صادقی نیستند. من خیلی چیزها از صادقی یاد گرفتم.

**♦ در اینجا می‌رسیم به زمینه‌های نقاشی خط شما. در واقع این‌ها دست‌مایه‌هایی بود که مدام پازل هنری شما را در زمینه‌ی نقاشی خط تکمیل می‌کرد.**

آنچه من دنبالش بودم تکنیک بود که بسیار برایم مهم بود. صادقی تکنیک داشت. کارهای آستره که می‌کرد تماماً تکنیک‌های نوبه‌نو بود و همه‌واژه‌های خاص خودش را داشت. این خیلی برای من مهم بود که می‌دیدم سازنده است. به دلیل اینکه صادقی نه تنها نقاش و طراح بود بلکه مکانیزیسین خوبی بود. ترکیب‌بندی‌اش خوب بود و به کارهای صنعتی علاقه داشت. با مصالح و تکنیک و هنر صنعت بسیار آشنا بود. یعنی با ابزار تکنولوژی هنر خلق می‌کرد. ما

دسته‌گردان سوم مرزی غلامان که یکی از نقاط مرزی سرخس و آن حوالی است. در آن زمان، شاه می‌خواست برای افتتاح راه‌آهن به مشهد بیاید. همه به دنبال تدارک مراسم استقبال بودند. افسر انتظامات ما در آن گروه آمد و از ما پرسید: آیا کسی در بین شما نقاشی و خطاطی می‌داند؟ من با شادمانی جلو رفتم و احترام گذاشتم. گفت: خودت را فوراً به فرمانده هنگ معرفی کن. من خودم را معرفی کردم، و در این زمینه، فقط من بودم. از من خواستند که از روی اسلحه نقاشی کنم. من هم رفتم و وسایل مورد نیاز را تهیه کردم. بچه‌ها هم رفته بودند. به فرمانده گفتم که من باید بروم و خودم را معرفی کنم. او گفت: نگران نباش تو دیگر ماندگار شدی. بعد یک کلاس به من دادند و وسایل مورد نیازم را آماده کردند. از صبح که می‌رفتم تا عصر از روی اسلحه‌هایی که از انبار مهمات می‌آمد، نقاشی می‌کردم. به همین بهانه، یک سال خدمت من تمام شد. بعد از آبان ۱۳۳۶ به تهران برگشتم و بعد، با علی‌اکبر صادقی در خیابان بهارستان آتلیه‌ای به نام «آتلیه هفت» راه‌اندازی کردیم. این آتلیه شده بود پاتوق علاقه‌مندان به هنر؛ آقای رضا، آقای صادقی و سایر علاقه‌مندان. ما یک اتاق بزرگ گرفته بودیم و کار می‌کردیم. من کارهای خطاطی، نقاشی و... انجام می‌دادم و صادقی هم کارهای چاپی و کلیشه و رگلاژ و... انجام می‌داد. آنجا مرکز تجاری کار گرافیک بود.





حرکت حروف و ترکیب بندی

بldم. به من گفت: نمی‌خواهم روی کاغذ باشد بلکه می‌خواهم روی پاستل خط بنویسی. من هم برای اینکه خودم را ثابت کنم، رنگ گواش را حل کردم با آب رنگ و شروع کردم روی سمباده شماره ۲ که آنجا بود بنویسم. کلمه اول را که نوشتیم، سمباده را از من گرفت و گفت: برو کارگزینی و بگو حکمت را بنویسند. در آن زمان من در بدو ورود با ۲۰۰ تومان حقوق بیشتر نسبت به هم‌رده‌های خودم استخدام شدم. البته استخدام در سازمان برنامه و کار اداری مرا از بعضی از جهات عقب انداخت ولی از بعضی جهات کار کردن با آن گروه برایم حکم یک مدرسه را داشت. ما دو سه تا معمار خوب داشتیم. به‌همین دلیل، من در رده‌های معماری به مقدار کمی وارد شدم و این خط‌ها و پرسپکتیوی که در کارهایم می‌آید، از آن‌ها الهام گرفته شده است. من پرسپکتیو را به صورت علمی نمی‌دانستم ولی رسماً این کار را انجام می‌دادم. در نهایت هم از همین سازمان برنامه در سال ۱۳۵۸ بازنشسته شدم. بازنشستگی برای من آغاز یک فصل جدید و تولدی دوباره بود.

◀ در ارتباط با مؤسسه مطالعات و جواد صفی‌نژاد چه کارهایی انجام می‌دادید؟ نقشه‌ها را کار می‌کردید؟

کارهای نمودارسازی آنجا را من انجام می‌دادم. ارقام را از آن‌ها می‌گرفتم و تبدیل می‌کردم. من بعد از ظهرها از سازمان برنامه به مؤسسه مطالعات، گروه تحقیقات و ارزشیابی پیش دکتر فرهاد افشار نادری و آقایان صدر و صفی‌نژاد که رئیس گروه بود می‌رفتم و آنجا کار می‌کردم. با آقای صفی‌نژاد از قبل آشنا بودم. او مثل آقای رضا در دانشکده ادبیات، جغرافیا خوانده بود و این دو با هم رفیق بودند. رضا آقای صفی‌نژاد را به من معرفی کرد و ما با هم دوست شدیم. ایشان یک انسان واقعی و کامل و صمیمی بود.

◀ استاد، اولین نمایشگاه انفرادی تان را در چه سالی برگزار کردید؟

سال ۱۳۵۱، در گالری سیحون.

◀ چطور این احساس در شما ایجاد شد که می‌توانید این کار را انجام بدهید؟

آن زمان که با پرویز کلانتری کار می‌کردم، سعی می‌کردم برای خودم کار کنم و نقاشی خط کار

می‌گویم هنر نباید صنعتی باشد ولی صنعت می‌تواند هنری باشد. ما اگر صنعت‌مان هنری باشد، هنرمندانه صنعت‌کاریم ولی اگر نقاش هستیم، نمی‌توانیم هم نقاش باشیم و هم صنعت کار. باید سعی کنیم کارمان صنعتی نشود.

◀ استاد، در آن سال‌ها بود که محضر استاد حسین یا استاد کاوه را درک کردید؟

در آن زمان من هر چه مایه خطی داشتیم، مربوط به کیمیا قلم می‌شد و آن هم از دست می‌رفت؛ چون در کار بازار لوٹ و حل می‌شد و من را در پایگاه خصوصی و کلاسیک نگه نمی‌داشت. در سال ۱۳۴۳ من آقای کاوه را در دفتر کیمیا قلم ملاقات می‌کردم. آقای کاوه هفته‌ای دو بار به دفتر کیمیا قلم سر می‌زد. رسم کاوه این بود که به رسم دوستی به دیگران سر می‌زد. حتی یک بار من و آقای کاوه پیش آقای ابریشم‌کار که زیر دست و شاگرد کاوه بود رفتیم. ایشان بسیار مردمی بود. کاوه حتی پیش دانشجویان خودش هم می‌رفت. یک روز با هم پیش یکی از شاگردان خودش در دبیرستان البرز، رفتیم. این خاطره برای من بسیار عجیب است. کاوه روح بسیار بزرگی داشت. من حدود دو سال جسته‌گریخته پیش ایشان می‌رفتم. ایشان بسیار جامع درس می‌داد. هیچ کدام از خوش‌نویس‌های هم‌تراز کاوه نقطه‌گذاری را مثل ایشان نمی‌دانستند. من بعد از دو سال که در محضر کاوه بودم، فهمیدم که چگونه باید قلم را بتراشم و جدی‌تر کار کنم.

◀ حسین آقا (ره) را در چه زمانی درک کردید؟

از سال ۱۳۵۳ به بعد به دلیل اینکه در سازمان برنامه استخدام شده بودم. آنجا به مدرک خوش‌نویسی امتیاز می‌دادند و این مدرک باعث تغییر گروه می‌شد. من کارمند رسمی سازمان برنامه بودم و بعد از ظهرها به دانشکده علوم اجتماعی نزد آقای صفی‌نژاد می‌رفتم.

◀ چگونه جذب سازمان برنامه شدید؟

بعد از سربازی در سال ۱۳۳۷ در وزارت کشاورزی به عنوان نقشه‌کش استخدام شدم. در آن زمان کارمند دولت بودن یک امنیت شغلی ایجاد می‌کرد اما بعد از یک سال و نیم به دلیل اینکه این کار مرا راضی نمی‌کرد، از آن انصراف دادم. بعد از طریق یکی از دوستان دوران سربازی‌ام، آقای همتی، متوجه شدم که سازمان برنامه استخدام می‌کند. به سازمان برنامه رفتم. در سازمان برنامه وارد آتلیه‌ای شدم که همه در آنجا مهندس و نقاش و هنرمند بودند. آتلیه‌ای بود برای زیربنای کارهای دولتی و در آن زمان آقای پرویز کلانتری رئیس گروه آنجا بود. زمانی که من به آنجا رفتم آن‌ها مدت‌ها بود که خطاط نداشتند. قبلاً آقای پیل‌رام آنجا بود که بی‌خبر رفته بود. به‌همین جهت مرا قاپیدند. پرویز کلانتری از من پرسید: می‌توانی خطاطی کنی؟ من هم گفتم: چیزهایی



و نقاشی‌ها را نگاه می‌کردیم. من خیلی به گالری سیحون می‌رفتم. یک روز با یکی از بچه‌ها رفتیم به گالری مس. از آن‌ها خواستیم به خانه من بیایند و کارهایم را ببینند. آن موقع نقاشی خط کار کرده بودم. چهار نوع کار داشتیم که یک مجموعه از آن‌ها را روی مس کار کرده بودم. حروف را بریده بودم با آلومینیم و بعد ورق مس لاتون گذاشته بودم. رویش یک ورق دیگر هم گذاشته بودم و با ماشین از روی آن رد شده بودم که پرس شود. سنگینی ماشین شب تا صبح روی آن بود. وقتی باز کردم دیدم تمام حروف آلومینیم رفته داخل مس لاتون. از من پرسیدند: این چیست؟ گفتم: قدیم خط ناخنی می‌نوشتند. این یادآور همان خط است.

♦ استاد نصرالله افجه‌ای را در کنار سایر عزیزان به عنوان پیش‌گامان نقاشی خط می‌دانند؛ فکر نقاشی خط از کجا شروع شد؟ آیا محیط و گالری‌ها شما را به این سمت سوق دادند؟

زمانی من به هوس نقاشی خط افتادم که هیچان نقاشی خط در اجتماع بود. آن زمان اوج ورود نقاشی‌های خارجی و سبک‌های مختلف بود. کسی که ادعا می‌کند در این دوره کار را شروع کرده است محمد /حصایی است ولی در کنارش صادق تبریزی هم یک مدعی جدی است که البته برای من صادق تبریزی جدی‌تر است. من ۵-۴ سال پیش حدود شش ماه با صادق در پروژه توسعه حرم حضرت معصومه علیها السلام همکاری نزدیک داشتیم. در این همکاری نمونه‌هایی از ایشان دیدم؛ به همین دلیل، به نظر صادق در نقاشی خط مدعی جدی‌تری است.

♦ کار شما در این پروژه چه بود؟

من بدون اینکه قراردادی ببندم، به آنجا رفتم و کتیبه‌های درونی حرم را کار می‌کردم ما کپی آیات را روی کاغذهای رولی با پرگار دو خطی می‌نوشتیم و می‌فرستادیم قم. من حدود ۶۰۰ متر کتیبه کار کردم، در طبقات مختلف اما متأسفانه به این کارم نمی‌نازم؛ به دلیل اینکه وقتی ما کتیبه‌ها را می‌فرستادیم، یک گروه اصفهانی آنجا کار می‌کرده و کار را خوب درنیاورده‌اند.

♦ استاد، اولین نمایشگاهتان را به تشویق چه کسی برگزار کردید؟

استاد دریاییکی از گالری مس وقتی کارهای مرا دید، به لحاظ تعداد و محتوا و پراکندگی آن‌ها را نپسندید. در آن زمان، من می‌خواستم با مافی نمایشگاه بگذارم. دریاییکی مانع شد و گفت: کارهایت را یک‌دست کن و خودت به صورت تکی نمایشگاه بگذار. می‌گفت اگر به صورت مشترک نمایشگاه بگذاری، دیده نمی‌شوی. زمانی معرفی می‌شوی که به صورت تکی نمایشگاه بگذاری. پس من شروع به کار کردم و یک سال بعد رفتم گالری سیحون تا از آنجا وقت بگیرم، اول قبول

می‌کردم. پرویز وقتی اشتیاق مرا دید، یک روز یک نشانی به من داد و گفت: برو کارهای صادق تبریزی را ببین و خیلی از این ماجرا برای ما صحبت می‌کرد. آذرگین از نقاش‌هایی بود که آنجا کار می‌کرد و در آلمان تحصیل کرده بود. اولین کاراکتیان هم از نقاش‌های آنجا بود. ما با هم به نگارخانه‌ها می‌رفتیم



نقاشی خط روی بوم

نقاشی خط روی بوم (اکریلیک)





▲ نقاشی خط روی بوم  
▶ نقاشی خط روی بوم



نکردند. یکی از دوستانم به نام عباس که نفوذ زیادی داشت، واسطه شد و برایم نوبت گرفت. در نهایت، در آبان سال ۱۳۵۱ نمایشگاه نقاشی خط من برگزار شد. حدود ۴۰ تا کار در آن نمایشگاه گذاشتم و همه کارهایم فروش رفت.

◀ پس شما به صورت جدی نقاشی خط کار می‌کردید؟

بله، جدی کار می‌کردم و دیگر به دنبال خط نمی‌رفتم. فقط قبل از بازنشستگی‌ام به دلیل ارتقای سطح استخدامی‌ام به کلاس‌های خط استاد حسین میرخانی می‌رفتم.

◀ هر کس وقتی به نقاشی خط روی می‌آورد برای خودش یک نوع بینش هنری و تکنیک دارد. جناب عالی در آن موقع به این نکته رسیده بودید یا تجربه می‌کردید؟

نه، من چون با مصالح مختلف کار کرده بودم، با آن‌ها آشنا بودم. در آن موقع، آقای بهروز صوراسرافیل در روزنامه آیندگان در مورد کارهای من نقد نوشت. منظور کل نقدش این بود که من تکنیک‌های مختلف را اجرا کرده‌ام و کارهایم یک‌دست نیست. روی چرم بود، روی مس بود، روی تکنیک برجسته‌سازی کار کرده بودم، فرزکاری بود. در ضمن نمی‌دانستند کارها چگونه اجرا شده است. در تکنیک‌ها ابهام وجود داشت. همین خط کوفی معلقی که نظیر آن در حراج تهران کار مربوط به آقای ساریان بود، یک غزل حافظ را روی حجم و پرسپکتیو نوشته بودم اما در اجرا فکر می‌کردند چاپ سیلک است یعنی مرا متهم می‌کردند که چاپ سیلک است و کار دست نیست. ولی من اجرای مستقیم کرده بودم. فویل بری کردم، کاتر زدم، شابلن‌سازی شد. بعد رنگ ویترای می‌ریختم، بعد رنگ نقاشی می‌ریختم و اصلاً تبدیل می‌کردم.

◀ نمایشگاه سال ۵۱ که با موفقیت انجام شد در شما انگیزه‌های مضاعف ایجاد کرد که این کارها را ادامه بدهید.

بله، در آن سال پشت سر هم چهار نمایشگاه گذاشتم و همه آن‌ها در گالری سیحون برگزار شد و همه هم موفق بودند ولی موضوعاتشان با هم فرق می‌کرد. طی آن چهار دوره من جای خودم را باز کردم. البته در آن زمان، بعضی از افراد نقدهای تند و گزنده‌ای نسبت به کارهای من داشتند.

◀ آیا این نقدها بر کار شما تأثیر هم گذاشت؟  
خیر. چون من می‌دانستم چه اتفاقی دارد می‌افتد. خودم رانگه داشتم. از طرفی، آن زمان، پرویز کلانتری و آقای حجت‌پناه با تمام جوانی‌اش حامی من بودند. پرویز به من گفت: اصلاً نباید به این چیزها اهمیت بدهی؛ چون اگر توجه کنی وارد ماجرای می‌شوی که بازنده‌اش تو هستی. تو باید با کارهایت خودت را ثابت کنی.

◀ استاد، در مورد تکنیک‌هایی که در کارهایتان استفاده می‌کنید برای ما توضیح بدهید. آنچه ما استنباط می‌کنیم این است که شما متنی را که بار ادبی دارد، و بعضی مواقع آیات قرآن و بعضی مواقع اشعار را مورد استفاده قرار می‌دهید. شما با نواختن از قلم شروع می‌کنید و بعد این را حرکت می‌دهید و کلیتی را شکل می‌دهید. یکی از تکنیک‌های شما این است که هم با مرکب سیاه و هم مرکب قهوه‌ای



کار می‌کنید. مواقعی هم می‌بینیم که حروف و کلماتی را در هم می‌آمیزید؛ مثل کلمه عشق که از آن یک کمپوزیسیون درست می‌شود. گاهی این را از روی حجم عبور می‌دهید و این فرمی که این‌ها می‌گیرند، می‌شود شاخص کار شما. در مورد رنگ‌بندی هم فکر نمی‌کنم به تنوع رنگ اعتقاد چندانی داشته باشید. در واقع، به هارمونی رنگ بیشتر توجه دارید و بیشتر هم رنگ گرم و قهوه‌ای و از این دست را در کارهایتان می‌بینیم. این‌ها برداشت بیرونی ماست. حال خودتان در مورد تکنیک‌هایتان برای ما بفرمایید.

در معماری اسلامی ما، فضاهایی مثل نورگیر سقف‌گنبد و یا حوض مساجد مورد علاقه من است. رنگ‌طلایی هم مورد علاقه من است. باید بگویم که ما طلایی را تزئین نمی‌کنیم. فلسفه طلایی در یک کلمه این است که ما اگر گنبد امام رضا (ع) را طلایی می‌کنیم، تزئین نمی‌کنیم بلکه از آن تحلیل می‌کنیم. هدف ما از طلا اندازه‌ی تحلیل کردن است؛ اما در بخش نوشتار. از من می‌پرسند اینجا چه نوشته‌ای و من می‌گویم چیزی ننوشت‌ام بلکه یک اندیشه است و

اینجا فقط برای خودم بار ادبی دارد؛ یعنی برای بیننده بار ادبی ندارد. وقتی اصرار می‌کنند مجبور می‌شوم توضیح دهم. برای مثال، زمانی که ما نذر می‌کنیم هزار صلوات بفرستیم و شروع می‌کنیم به ادای نذرمان، کلمات خورده می‌شوند و کسی نمی‌فهمد چه می‌گوییم ولی این ذکر می‌آید. همه کسانانی که استغاثه می‌کنند و نذر ادا می‌کنند و تمام کسانانی که نماز سرعتی می‌خوانند، هیچ‌کدام کلماتشان از روی تعلیم نیست که بتوانیم از نظر ادبی باری برای آن‌ها قائل شویم. بنابراین، این‌ها همه جویده می‌شوند و فقط اثرشان در ذهن ما می‌ماند.

♦ **ما در هنر به این مسئله تجرید می‌گوییم. آیا این برای شما نیایش است؟**

بله، تا نباشد نمی‌توانم از این خط عبور کنم. من اگر اعتقاد نداشته باشم، نمی‌توانم عبور کنم. چه چیزی می‌تواند حکم کند که یک نفر پنج روز در مسجد بنشیند و خواب و خوراک را از خودش بگیرد؟ چه چیز می‌تواند به من فرمان دهد که با شکم گرسنه روزه بگیرم؟ من به دلیل کهولت سن نمی‌توانم روزه بگیرم ولی اعتقادش در من وجود دارد. این اعتقاد است که روی بوم می‌آید.

♦ **در جایی اشاره کرده‌اید آن کارهایتان را دوست دارید که چشمان شما را تر کرده است.**

چیزهای خاصی را در مواقع خاصی کار کرده‌ام. مطمئنم دیگران هم که به لحاظ ذهنی مانند من هستند، همین کار را کرده‌اند. اگر جلیل رسولی که انسان بسیار معتقدی است کاری انجام دهد که من خیلی خوشم بیاید، می‌گویم مطمئناً این کار را در شرایط خاص روحی خلق کرده‌ای. چه چیزی به غیر از عشق به مبدأ می‌تواند مرا وادار کند که سی روز به مدت طولانی از صبح تا شب روی کار تمرکز کنم؟ اوایل انقلاب من سوره شمس را نوشتم و چهره حضرت امام (ره) را کار کردم. یک شب آقای طالقانی سوره شمس را تفسیر کرد. آن قدر برایم جالب بود و تحت تأثیر روحی قرار گرفتم که صبح آن روز شروع کردم به طراحی این کار و این سوره را کار کردم. این سوره ۶۴ الف دارد که من این ۶۴ الف را متصاعد کردم و در پس‌زمینه آن تصویر آقای طالقانی را طراحی کردم. بعد از اینکه اجرا کردم، تلنگری به من گفت که چرا این کار را کردی. کسی که این انقلاب را به وجود آورد امام خمینی بوده است و بعد آن را تغییر دادم.

♦ **در مورد تکنیک‌های مورد استفاده‌تان برای ما صحبت کنید و بگویید اصولاً نقطه عزیمت یک کار هنری برای شما چیست. آیا ابتدا ایده‌اش شکل می‌گیرد و بعد شما آن را روی کاغذ پوستی اجرا می‌کنید؟**

اجرا کردن تکنیک‌های خاص خودش را دارد که





فرم‌شناسی دست استاد افجه‌ای ۱۳۹۴

کسانی بودم که در اوایل انقلاب مورد انتقاد بودم. من یک تفکر بومی انقلابی داشتم و عملکردم هم در طول آن سال‌ها همین‌طور بود. جلیل رسولی هم پایه‌پای من بود و می‌بینید ماندگار تر از من است. تابلو عاشورای من بسیار معروف شد و البته در این زمینه کار بسیار بود. این موجب دلگرمی من و بیشتر کار کردنم می‌شد. در دوره‌ای جدا افتادم؛ چون در اجتماع قبول نمی‌شدم. کمی میانه‌روی کردم. نه اینکه عمداً بخواهم از این بخش فرار کنم ولی دیدم که اصولاً از یک سوراخ کلید نگاه کردن صحیح نیست. این بود که تغییر کردم و بعد در دوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگون کار کردم اما همیشه زیربنای کار من آن بینش و نگاه مذهبی بوده است. کما اینکه اسم کتابم را گذاشتم «نور و نگار».

◀ استاد، الان تب نقاشی خط بسیار بالا گرفته است. رگه‌های نقاشی خط در شما باز می‌گردد به سال‌های هم‌نشینی با آقای طالقانی و علی‌اکبر صادقی، اما الان تا کسی گواهی ممتازش را می‌گیرد و خوش‌نویس می‌شود الگوبرداری و کپی‌برداری می‌کند و نقاشی خط هم انجام می‌دهد. به نظر شما چطور باید جلو این آسیب را بگیریم؟

به نظر من کاری نمی‌توان کرد. اکنون می‌بینیم که خط‌نویسی و خوش‌نویسی از بازار رخت برسته است. از زمانی که نرم‌افزار حروف نستعلیق وارد بازار شد، حجره‌های خوش‌نویسی بسته شد. این شرایط ناشی از ضعف اقتصادی است. امورات خوش‌نویسان ما از کتابت می‌گذشت اما حالا کتابت که یکی از ارکان مهم خطاطی است، جمع شده است. خوب همه این‌ها دست‌به‌دست هم داده‌اند.

◀ نقش همسر شما در شکوفایی هنر شما چه بوده است؟

نقش بسیار مهمی داشته‌اند و برای من به منزله کشتی نجات بوده‌اند.

◀ از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید، از شما سپاسگزاریم.

باید آن‌ها را پیدا کرد ولی تفکرش می‌طلبید که چه باشد. مثلاً اشاره به خط ناخنی کردم. با خط مس کار کردم و مس را فرورفته کردم و کاری دارم که روی چرم انجام داده‌ام. بعضی از کارها مستقیماً کار می‌شود؛ مثل این کار چرمی و بعضی از کارها ابتدا روی کاغذ پوستی و سپس روی بوم کار می‌شود. در کارهای ترکیب‌بندی چیدمان اصلاح می‌شود. پایه اصلی است که به هنرمند راست می‌گوید. شعر را با مداد کروکی می‌کنیم و بعد همان را معیار قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم اصلی‌اش را انجام دهیم ولی ترکیب‌بندی همان است. آنچه در ترکیب‌بندی به من راست می‌گوید، همان پایه اول است. به نظر من، آنچه شما کروکی می‌کنید همان به شما راست می‌گوید؛ چون ایده اولیه آن است و اجرا براساس آن است و عادت است. هر چه باشد همان است؛ چون ترکیب‌بندی در واقع یکی از مهم‌ترین مسائل کار طراحی و نقاشی خط و نقاشی است. به‌طور کلی، ما زمانی می‌توانیم بگوییم ترکیب‌بندی یک جسم یا یک حجم سالم است که مثل یک بنای معماری از هر طرف ایستا باشد و به هیچ طرفی گرایش نداشته باشد؛ یعنی بعد فیزیکی آن کار اگر یک تصویر غیرهندسی جسمی داشته باشد و ما بخواهیم آن را ایستا نشان دهیم، زمانی می‌توانیم که محور اصلی از عمود عبور کرده باشد. یعنی ما فرض کنیم که این جسم را به نخ بستیم و آویزان کردیم. این جسم باید در راستای همان محور عمود باشد. اگر نخ را حذف کردیم و تعادلش پابرجا ماند، چشم را آزار نمی‌دهد.

◀ پس به این ترتیب، شما ایده را که خلق کردید، با مداد طراحی می‌کنید و کم‌کم پرورش می‌دهید و می‌رسید به کار نهایی.

بیشتر کارها همین‌طور است ولی بعضی از کارها چنین نیست.

◀ خوب شما یک دوره شکوفایی داشتید و چهار نمایشگاه برگزار کردید. سال ۵۶ و ۵۷ نمایشگاه نداشتید؟

دیگر تابع پیش‌آمد کار بودم که کجا دعوت می‌شوم و کجا قرار است بروم. به تناوب پیش‌می‌آمد که ما را در نمایشگاه‌های برون‌مرزی شرکت می‌دادند و همه این کارها از طریق سیحون انجام می‌شد. مثلاً در سال ۵۵-۵۴ در نمایشگاه سنتی نقاشان جهان در ایتالیا شرکت کردیم. ایران بود و کشورهای سنتی دیگر مثل آمریکای جنوبی.

◀ بعد از انقلاب به یک‌باره شاهد شکوفایی بیشتر شما بودیم. این از چه ناشی می‌شد؟ از تکنیک یا بینش؟ فضای انقلاب اسلامی چه تأثیری در شما گذاشت؟

تفکر من همیشه مذهبی بود. به همین دلیل، جزو